

وَأَحْسِبْكَ الَّذِي تَقِيَّةً لِسَبِيلِ اللَّهِ وَأَنَا عَابِدُكُمْ عِنْدَ يَوْمِ رُؤُوسِ

ترکیب بند

در تخریب شهادت امام المشرقین و المغربین سیدنا و مولانا
و مولی القلین سیدنا اصغر شهید الاکبر ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام
الصلوات و السلام در جواب دوازده بند مشرئیه محترمه کاشی المومنین

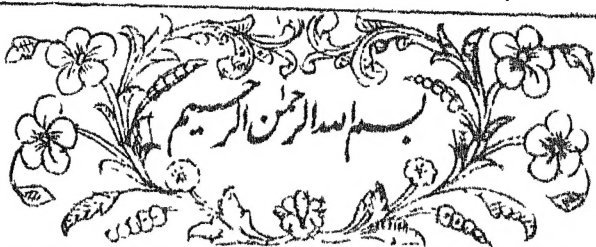
محشرستان غم

الفه المتوسل الی آل رسول الله و طاهر محمد الفت علی الامی صوی

غفر الله ذنوبه الخفی و الجلی

مطبع نشتی و لکشت و راجع لکهنویس شد

۱۹۰۵



<p>از شور و خروش عالم است از دیدن ملکوت و نعم است بسیار خاک ریش رسول مکرّم است بیش از قیامت که نامش محمّد است که باعث شفاعت و تخلیق آدم است</p>	<p>باز چوین ابراست بر عرش اعظم است از شور و خروش و صفّ بیان عرش ارواح انبیاء خدا خواسته پناه افتاد خاک بر سر خود جبریل امین آشفته روی حضرت تهراتیر و خاک این گونه حادثات مصائب و کائنات این با تم غم غمی شهنشاه کریم است</p>
---	--

نقلین او بود و ز شرف تاج قبلتین
آن شهسوار و دش سول خدا

MALIBRARY, A.M.U.
PE10607

<p>آب فرات تشنه شهیدان کربلا فریاد العطش چو آب کشید و او از دستش هم آن گلابی که شمر بود عرش خدا البرز و آسمان چو می برید ای ابرخون بار زمین خون بر آرد ای آفتاب از تو بهر سم رخت سیاه ای آسمان تقو که چنین تابش مرا ند</p>	<p>عالم سرب بود ز طوفان کربلا خاتم بجای آب سلیمان کربلا زخم نماند سید بلطان کربلا از تن بهر کرم همان کربلا چون کشته شد حسین بیدان کربلا چون بود حال شام غریبان کربلا بر دامن تو خون شهیدان کربلا</p>
<p>از اختران مجمر گرو و ن سپند شد چون دو و آه آل محمد شد</p>	
<p>آن وز کاش آید نیای و ن شد کاش آن زمان کج تشنه شهیدان کربلا</p>	<p>هر قطره خون می زویده برون شد این گوی آب نماند می سکون شد</p>

کاش آن زمان باو به شربت یزید خورد کاش آن زمان سنگ لبه کافران کاش آن زمان عین اقیانوس بی خلوت کاش آن زمان چادر منیب گرفته اند	این جام نه هرناب فلک اوائی گون شد از فرط سوز غم جگر که خون شد لیکن بکائنات و کرشمه چون شد هم کعبه بی لباس می سرگون شد
آل بتول چون بغضب سر برآورد اگر بجهان بود بنم در آورد	
بند چهارم	
این اشتیاقی هر چو پنگ جها زود ارکان کعبه شد سترال در آن زمان از مغرب آفتاب قیامت مید چون همانی حسین بگردند کافران	آن برادر دهران سول خدا زود شمشیر چون بفرق شد لافش زود جام شاهوت حسن محبت زود تیغ و سنان تیر که در کربلا زود

<p>جز خرمای مجوی قبولش کس نکرده دود از زمین شعله زعرش برین ست</p>	<p>آل نبی زخلد برین چن صلا زدند چون آتش مجنم آل عباس زدند</p>
	<p>از چشم خون روان می داشت آفتاب از فوط گریه بر رخ خود معجز حساب</p>
<p>از اسب چون سبب وی زمین رسیده رضوان گفت گریه کنان و امجد جبریل با ملائکه این گفت و موی کرد میگال سر برهنه فغان و دوش میزد گفت آن رسول پاک که هیچ است بسترین بیکند موی و سینه با تم بیاه کرد</p>	<p>بر خاک تیره تاج شهنشاه وین رسیده چون شور المیت بعش برین رسیده بینید دوستان که قیامت چنین رسیده ایش چون بعد پی گردون نشین رسیده چون این ستم بسط شده مرین رسیده زین جان میش و او جان آفرین رسیده</p>
	<p>فریاد کرد و گفت کیار و فوال الجلال</p>

جانم تان که نیست که طاق ملال		
ترسم چو این گناه عینان رقم زنند	عالم همه بیاه شود چون سلم زنند	
آه آن زمان که آل نجی ستر بنور	چون بی کفن برهنه بخشردم زنند	
جفان میکه اهل حرم بی رو بشهر	از بهر دوست برهنه علم زنند	
پس آن زمان ز قهر آبی که میسر	چون جزاش کون مکان ابهم زنند	
از خون حق تنگانه و شعله زن شده	کسار خاک بر سر اهل ستم زنند	
ما تم کمان جامه و ران منان وین	گر نید و حزن غم ز عرب با عجم زنند	
ابن علی عالی علی حسین بود	جن و بشیر همه بتو لاش و دم زنند	
گهواره اش بخواب بجناب جبریل		
رویش بشت قاطمه از آب سلیمیل		
درشت چون نیا و سر آن بزرگوار	ارزید آفتاب و فرو شد بچوب	

از دود آه گشته رخ اختران سیاه	اقاوه از گاه جهان چرخ بیدار
آتش بارش آمد و جانها بجهنم سوخت	باو گران و زید بجنبید که بسیار
لرزید و بچو بود زین بقول زمین	آثار رخسار شد و کسیر آتش کار
چون یاری نخست بجز صبر از خدا	فوج ملائکه همه بگریست زار زار
بر نیزه داشتند سر آن امام کو	گشتی بدوش پاک سول خدا سوار
<p>تا راج رفته قافله چرخ و بشام کرد</p> <p>از حالیکه بود و بختش را م کرد</p>	
شور رحیل بسکه دوران کاروان فنا	خوش و طیور را از قیامت گمان فنا
بی آنکه شیر و دم زند اندر گنایم هر دو	بی آنکه مرغ پرزند از آشیان فنا
در ره بقتل گاه شهیدان چو شد گزر	ناگاه چشم زینب یکس بران فنا
نخست فنا و دید که بر ترش برو	گلگون روای نور خدا از آسمان فنا

<p>پناهی گفت و فدا و اجل بجاک آن گونه شورشی حرم خاست آن زمان در روزش آن زمان دل پر جوش است</p>	<p>بر خاست پس بغش امام زمان کاشوب و نهش کبوتر مکان فدا چون رخس کبوره آهنگران فدا</p>
<p>بند نهم</p>	<p>سوی مدینه چشم تر آن دختر بتول افرا و کرد و گفت که یا جدنا الرسول</p>
<p>این مای تپیده بهامون چین تست این سر برهنه خاک بسزینست توام از ابر چشم قطره نشان زینست توام صد پاره پیر زین من زینست توام رسانده اسیر شده زینست توام مردیامت توشده زینست توام</p>	<p>این تشنه که بازده و خون چین تست این سر بریده ناله شده و خون چین تست خونش روان چو موج بحر چین تست رخش ز چاک چادرم افزون چین تست پوشیده ناز خلعت گلگون چین تست زین کشش که بازده بیرون چین تست</p>

دانی تو و خدای تو پس چنان چشمت	جز ناله و گریستن از من چه می شود
	از حالت سکینه چو باز اضطراب کرد ابامم خویش فاطمه زهره خطاب کرد
<p>نگین کینه عایب را بر آهین خون را بجای شیر کینه این جهانین بر جان خال خویش نثار و فدایین ماه تمام خود بخون بلباسین اکنون سرگرمش از من جدا بین اکنون خلیفه در جگرش نیز مابین</p>	<p>ای بضعه رسول خدا حال نایین تیری که زو با صغر معصوم سلم چون باد فوهار ز غله برین بیا این هر دو نونمال من یکس و نزار چون شاع نور بیا اندرین سلم از پشت خود می بر نمازش جدا کرد برداشتی علی ولی خا و را و او</p>
	ای منس شکسته دلان از یزداد

کو کشتی نجات جهان را بیاورد		
ای زاده زیا و چه بیدار کرده	در کافری بیاد ز خدا کرده	
همه بربیده از قضا چون حسین	شاید که بوسه بای نبی یاد کرده	
برداشتی به نیزه سرش همچو آفتاب	محشر نموده ستم ایجاد کرده	
ابن قسیم خست و ناست این حسین	دو زخ گری برای خود آباد کرده	
از دست ناکسان تو اگر شهید شد	باغ مرادش آطمه بربا و کرده	
خوشنودی خدا و رسول خدا چه شد	چون خاطر زید بعین شاد کرده	
بهر ورم که داغ جبین سفاهت است	با دشمن امام تو اسدا و کرده	
چون عذاب و دوزخیان او آورند		
از آتشین تنها و تو دوزخ بر آورند		
افسوسش از سخت عالم آب شد	دو ریل گری خانه جانها خراب شد	

هر دم نفس ز سینه برون سحاب شد	افسرد خوش از سخن شعله بار تو
دل و غوغا گشته و غوغا آفتاب شد	افسرد خوش از سخن آتشین تو
زیرین خوس مهر گردون کباب شد	افسرد خوش از سخن جانگداز تو
هر جا دعای خسته دلان مستجاب شد	افسرد خوش و دست عارالین کن
گویند بر مراد جهان کامیاب شد	ای رب بختی آل نبی با من آن کنی

نازم بهر کیسه دعا چنین نکرده

یا لزم زهر سر کیسه بهای چنین نکرده



421915

[illegible]

